منوچهرجمالی

جمهوری ایرانی، برشالوده ِخرد ِهنگام اندیش

خردِ هنگام اندیش ،خردِ خودجوش است که
برضد« خردِ پیشدان»میباشد

ویژگی خرد، درفرهنگ ایران ، هنگام اندیشی است . خردبنیادی انسان ، هنگام اندیش است . **جنبش زمان ، همیشه نو وتازه میشود. وآنچه نو وتازه است ، مهمان ِ ناشناس ومجهول است و خرد بنیادی انسان ، نیروئیست که به پیشواز ِ« مهمان ناشناس و مجهول ونامعلوم ِ تازه » میرود، و آن را با آغوش باز می پذیرد،** وبا آن قرین میشود ، ودر قرین شدن با آن ، آن را میشناسد .

این خویشکاری ِ« خردبهمنی » یا « آسَن خرد » است . خردِ هنگام اندیش ، با خرّمی و نشاط درهرزمانی ، درانتظارتحول وتازگی وشگفتی است ، و نیروی آن را هم دارد که درهرهنگامی (زمانی) ، با نوی که روی میدهد ، خود را بیازماید، و درباره ناشناخته، بیندیشد، و آنرا به شادی و خرّمی دیگرگونه کند. درهرهنگامی ، کاری ویژه آن **هنگام ِبی نظیرو تکرارناشدنی** باید

کرد، و باید آن کار ویژه را در همان هنگام کرد، و آن کار را نمیتوان به هنگام دیگر انداخت .

چو کاهل شود مرد، **هنگام کار ازآن پس نیاید چنان روزگار**

زمان ، زنجیرهِ بُرهه های یکنواخت و مکرر از زمان نیست ، بلکه **زنجیره به هم پیوستهِ « برهه های بی نظیرو یکباره » از زمانست** ، واین فوران غنای زندگی درزمانست . ازاین رو درهرهنگامی باید کاری منحصر به همان هنگام، کرد و آن هنگام با آن ویژگی ، هرگز باز نمیگردد که بتوان انجام آن کار را به هنگام دیگر انداخت .

از امروز کاری به فردا ممان   که داند ؟ که فردا چه گردد زمان

گلستان که امروز باشد به بار   تو فردا چنی ! گل نیاید به کار

هنگامیکه کاوس، برغم رای زال ، دربی اندازه خواهیش ، به هوای جهانگیری بسوی مازندران راه میافتد ، درآنجا با سپاه ایران دچارشکست شده و همه گرفتارو کورمیشوند . دراین هنگامست که زال به فرزند جوانش رستم میگوید ، که من ترا برای روبروشدن با چنین هنگامهائی پرورده ام . **انسان برای روبروشدن با هنگامها ، پرورده میشود**. ترا پرورده ام تا هنگامی که همه دربلاهستند، به یاری آنها بشتابی ، وبرای یاری دادن باید خرد خود را درهفت خوان آزمایش ، بیازمائی تا خردت ، مستقل شود :

که شاه جهان در دم اژدهاست   برایرانیان بر، چه مایه بلاست

همانا که **ازبهر این روزگار   همی پرورانیدمت برکنار**

مراین کارها را ، تو زیبی کنون   مراسال شد ازدوصدبرفزون

نشاید برین کار اهریمنی   که آسایش آری ، دگر دم زنی

هنرپهلوان ، دلیری درهنگامش هست . هرکاری وسخنی ، نیکوست که به هنگام کرده وگفته شود . درست این « **دلیری درجایگاه** » صفت **ایرج** ، نخستین شاهِ داستانی ایرانست . بدون

سپاه وسلاح ، خود به تنهائی، رویاروی دشمن میایستد، وآنهارا به آشتی وبرادری میخواند . درمورد ایرج درشاهنامه میآید که :

هنر، خود دلیریست برجایگاه که بد دل نباشد، خداوند گاه
دلیر و**جوان** وهشیواربود **به گیتی ، جزاورا نباید ستود**
بدان کو به آغاز، خوشی نمود به گاه درشتی، دلیری نمود

همیشه با خوشی ونرمی و دوستی آغاز میکند، ولی اگرطرف ، دست به درشتی زد، درآن گاه ، با دلیری میتواند پاسخ بدهد . با هشیاری ، گاهِ این کار وگاهِ آن کار را میشناسد . خرد ، هوشیار است ، وگاه یا هنگام (تحول زمان) را میتواند بشناسد، و کار ویژه آن هنگام را بیاراید .

زمان ، همیشه درتحول و نوآوریست ، ونورا هیچکس نمی شناسد. ولی انسان، خردی دارد که از ازغنای جان (زندگی) اش لبریزمیشود، و « توانائی در نواندیشیدن درباره رویدادهای نوین و پیش آمدهای تازه » را دارد .

زمان ، تکراز آنات یا بُرهه های یکنواخت ومکررنیست که انسان یک کار را هرگاه که خواست ، بکند . « رام » که « زم » هم نامیده میشد (زم ، پیشوند زمان) هم خدای زمان وهم خدای زندگی (= جی= ژی= زی) است . **زندگی وزمان ازهم جداناپذیرند** . ازاین رو « زندگی ، **میگردد**، تحول می یابد ، همیشه می تازد، تازه میشود » . «جی= ژی » که نام خدای زمان وزندگیست ، به یوغ (که گردونه آفرینندگی باشد) نیزگفته میشود ، که دوپا یا دوبال یا دواسب یا دوچرخِ جفت، یا دواصل ونیروی به هم پیوسته دریک راستا باهم، درتوافق باهم ، جنبش وتحول میآورند .

مفهوم جنبش ، تنها یک حرکت مکانیکی جسمی به پیش نبود ، بلکه « حرکتِ مکانیکی به پیش ، باتحول یابی آن جسم و دگردیسی آن جسم باهم » بودند . **زندگی ، جسمی نیست که تنها**

، درزمان ، یا ازکنارزمان ، میگذرد ورد میشود ، بلکه درحرکت ،« میشود و دگردیسی می یابد ، دیگرگونه میشود » . زمان ، درزندگی، یا زندگی در زمانست . زندگی درزمان یا زمان از زندگی **نمیگذرد،** بلکه زندگی وزمان باهم ، درتحول، دگردیسی می یابند . ولی آنچه ازاین « جنبش و دگردیسی »، پیدایش می یابد ، تازه وناشناس ومجهول است . زندگی، تنها نمی جنبد و نمیگذرد ، که بتوان آن را درهمه مسیرحرکت ، بازشناخت ، چون هویتش پایدار میماند .

ازاین رو، **نیاز به «خرد هنگام اندیش» است ، تا همیشه ازنو، بیندیشد و درشناخت نوها ، ابتکار داشته باشد** . خرد هنگام اندیش ، خردِ کاربند هم هست . آن « رویدادِ هنگامی » که غیرمنتظره است ، ایجاد اندیشیدن درکاری تازه، برای اقتران یافتن با آن رویداد میکند.

خرد باید با این رویداد تازه ، جفت وقرین شود، وبا آن بیامیزد ، تا آن را بشناسد وهمآهنگ با آن ، کاربکند . **خردِ هنگام اندیش، خرد سامانده و اداره کننده گیتی نیزهست** . خردی نیست که فقط درگستره اندیشه ها بجنبد و بچرخد و بماند ، بلکه **خردیست که آنچه میاندیشد ، همیشه جفت با محسوسات (با پدیده ها و مادیات = تنکرد) ، یعنی مقترن با گیتی ، مقترن با جامعه و با رویداد است** . اینست که «خرد هنگام اندیش» ، خرد سامانده و اداره کننده گیتی نیزهست . ازاین رو « **خرد کاربند**» یا «**گیتی خرد** » است . خردیست که آنچه میاندیشد ، به گونه ای میاندیشد که میتواند به کاربندد، چون **خرد** ، **جفت با رویداد یا پدیده میشود** . خرد درهرهنگامی، با اندیشه تازه ، کاری تازه باید بکند. اوهمیشه درحال بسیجیدن کار است . ازاین ر و هرکاری را باید با اندیشه ای تازه، به هنگام تازه کرد . نیکوئی وداد، درست

این همآهنگی و اقتران اندیشه وکار با هنگامست . در خرد بهمنی ، اندیشیدن باکرداروکار، به هم پیوسته اند . فردوسی میگوید :

به هنگام ، هرکارجستن نکوست زدن رای با مردهشیاردوست

هنگام کار را با رای زدن با مرد دوستی که هشیاراست بجوئی . دلیری درجایگاه ، نیاز به خرد هنگام اندیش دارد . **زمان ، زنخیره این هنگام هاست** . درخرد بهمنی ، اندیشیدن و کارکردن ، به هم پیوسته اند. هرهنگامی ، کرداروکاری تازه میطلبد و **خرد نیرومند** ، در اقتران با این هنگامها ، نوبه نو میاندیشد . اندیشیدن نو، با زمان نو (هنگام) گره خورده است . زمان نو، نیازمند کاروکردار نو است که ایجابِ « خرد همیشه بیدار و همیشه نواندیش» میکند،که از« نو» نمیگریزد و نو را دشمنِ خود نمی داند . **درست « بیدا د » کاریست نا بهنگام . کاریست که همخوان وهمآهنگ هنگام نیست** . ما ئیم که هنگام را از زمان ، میزدائیم . ما ئیم که زمان را بی هنگام میکنیم ، نو را درزمان ، درنمی یابیم و آن را کهنه میسازیم . بیداد ، ناهم آهنگی و آشفتگی میان خرد اندیشنده و هنگام (زمان تازه ومجهول) است . **« بیداد » آنست که در رویاروئی با رویداد تازه ، انسان، اندیشه وبینشی را درباره آن رویداد به کار ببرد ، که خود، درباره آن ، بطور زنده نکرده است** . با چنین کاری ، خرد هنگام اندیشِ خود را ، ازکار انداخته است، و خود را به آن نمی سپارد و بدان اطمینان ندارد، و فقط **با آموخته ها ومعلوماتی که ازپیشینیان یا ازدیگران به عاریت گرفته ، با این رویداد تازه ، روبرو میشود** و میکوشد که درآن هنگام (رویدادنو) طبق آن معلومات و آموخته ها ی پیشین، که بنام حقیقتِ همیشه ثابت، یا قوانین تغییرناپذیر علمی یاد گرفته ، کاربکند . **همیشه، از هر هنگامی ، نو وتازه بودنش را میزداید، تا یک اتفاق تکراری و کلیشه ای شود، تا بتواند آن معلومات را بکار ببرد** . بدینسان ، زمان با چنین حقیقتی ، بی

هنگام ، بیگاه میشود . او با هنگام با خرد هنگام اندیشش ، جفت نمیشود، و نو وتازگی را درهنگام ، ارج نمی نهد، و باعنصر نو، درهنگام ،دشمن است ، و به نودرهنگام ، پشت میکند و منکروجود نو درهنگام میشود ، تا رویداد، درقالب معلومات وحقایق تغییرناپذیرش ، جا بگیرد .
اینست که **میکوشد اجتماع وتاریخ را به عنف وقهر، خالی ازتازگی کند** . او میکوشد که با معلومات و آموزه هائی که دارد با زمانی تهی از هنگامها روبروشود . درزمان، نباید چیزنوی باشد. درزمان ، همان رویدادها گذشته یا همانند گذشته تکرارمیشود و با معلومات آموخته ازپیش ، میتوان به رویدادها ، پرداخت . باید همیشه شباهت هررویدادی را با رویدادهای گذشته یافت ، تا معلومات انباشته درحافظه ، آسان به کار بسته شود .
او خرد هنگام اندیشش را به کار نمیاندازد که میتواند نو به نو با رویداد نو روبروشود و از اقتران بانو، شادمیشود . او میترسد که خرد هنگام اندیشش را به کاراندازد و بیازماید تا مبادا اشتباه کند . اینست که کارهایش گرفتار تیرگی میشوند . او درهرکارش ، بیداد میکند.
نبود این خرد هنگام اندیش ، همه رویدادها را به هم میزند و درهمه جامعه و طبیعت ایجاد ناهم آهنگی میکند . اینست که پریشانی وآشفتگی که به یک رویداد داد ، به همه رویدادها درزمان ، سرایت میکند . **ایرانیان براین باور بودند که هرکار بیدادی ، سراسرجهان طبیعت واجتماع وتاریخ را به هم میزند** و همه رویدادهای منظم جهان واجتماع وتاریخ نیز ، « هنگام طبیعی خود » را از دست میدهند. فردوسی میگوید :

زبیدادی شهریارجهان همه نیکوئی باشد اندر نهان
نزاید به هنگام دردشت گور شود بچه ی باز را دیده کور
نپرد زپستان نخجیر شیر شود آب درچشمه ی خویش ،قیر

شود درجهان چشمه آب خشک نگیرد به نافه درون ، بوی مشگ

زکژی ، گریزان شودراستی پدید آید ازهرسوی، کاستی

ازبیداد، نیکوئی ، که باید درهنگام ، آشکارشود درنهان میماند و گور به هنگام نمیزاید، و بچه بازکه زاده میشود، وباید با چشم ببیند، کورمیشود و پستان بزکوهی ، در زادن، شیرنمیدهد، و به جای آب ، قیرازچشمه میجوشد، و آب چشمه ها خشک میگردند و درنافهِ آهو ، مشگ نمیگیرد ، و راستی دراثرچیرگی کژی ، ازاجتماع و انسانها میگریزد، و همه پدیده ها دراجتماع وطبیعت ، روبه کاهش می نهند.

اینست که **حکومت باید نو بودنِ« هنگام » را با خرد بهمنی اش بشناسد،و کاری را که آن هنگام نوین میطلبد ، بکند** .

ولی هنگام برغم تازگی اش ، نهفته ومجهول وتاریکست . هرتخمی، درپیدائی، نهفته ومجهولست . **خرد بهمنیِ هنگام اندیش ، خرد بیننده در تاریکیست**. درتاریکی آزمایش وجستجو، **هدفهای محدود ودسترسی پذیر** را دردورها می بیند ، نه **غایتِ نهائی** فرا زمانی ، چون زمان ، همیشه ، نو آور است وپایانی ندارد که غایتی فراسوی آن باشد . هیچگاه نمیتوان زمان را ازنو آوردن انداخت ، تا پس ازآن یا درپایان آن ، « غایت » باشد. **گذاشتن « غایت »، به جای « هدف » ، ازکار انداختن « خرد هنگام اندیش » است** . تاریخ ، غایت ندارد . **تثبیت غایت نهائی ، و آخرالزمان ، درست متناقض با جنبش همیشه نوآورزمانست** .

خردبهمنی نمیخواهد « جامعه یا حکومت برای رسیدن به غایت » بسازد ، بلکه باهدفهای محدود دسترسی پذیر کار دارد .

خرد بهمنی ، خرد بیننده درتاریکی است . واژه « مغز» که دراصل « مز+ گه=maz + ga» میباشد به معنای **جایگاه ماه** است . ماه درفرهنگ اصیل ایران ، اصل روشنائی و بینائی

درشب یا تاریکی بود ، ازاین رو « بینا » خوانده میشد (هزوارشها: یونکر) . **تصویر انسان نیز، درخت سرو سرافراز وهمیشه سبزی بود که فرازش ماه پر میباشد** . به عبارت دیگر، خرد درانسان ، همان تخم ماهست که میتواند درتاریکی زمان ورویدادها و مجهولات « وآنچه تازه پدید میآید » ، ببیند .
اساسا واژه دین ، درفرهنگ ایران این بینش درتاریکی است (بهرام یشت، دین یشت) ، که نیاز به جستجوو دلیری وآزمایش دارد. دین درفرهنگ ایران ، بینش چشم درروشنائی نبود . این **بینش درتاریکی بود که بینش در روشنائی را میزائید** . این ماه بود که آبستن به خورشید بود، و خورشید را هرروز ارتاریکی میزائید . بینش در روشنائی ، پیآیند بینش درتاریکیست . به عبارت دیگر، **بینش اصیل ، ازخردی پیدا میشود که در هنگامهای تازه ، میجوید ومیآزماید** . خرد انسانی، توانائی آن را دارد که درتاریکی زمان ، ببیند، و برای رسیدن به هدف محدود ومعین ودسترسی پذیری ، تلاش کند ، وبرضد « غایت نهائی ، یا آخرالزمانی یا فراسوی جهانی (متافیزیکی) هست .
کیست که درتاریکی می بیند ؟ این اسب رستم ، رخش است که درهفتخوان تاریک آزمایش می بیند . واژه رخش ، سبکشده واژه رخشان است که همان واژه « روشنی » است . رخش، دورنگ است ، سپید وسرخست . بهمن ، خرد بنیادی هرانسانی ، دورنگه است ، هم سپید وهم سرخست . به عبارت دیگر رستم ،سوار برخرد بهمنی است . درست همین واژه رخش ، رنگین کمان یا کمان بهمن هم هست . بهمن درفرهنگ ایران ، دارای دورنگ سپید وسرخست . بهمن ، روشن است ، چون آمیغ دورنگست . در یزدانشناسی زرتشتی ، بهمن ، برآمده از روشنی اهورامزداست که «سپید» برضد «سیاه» است و برضد جفت دورنگ بودنست .
دورنگ بهمن ، بلافاصله تحول به « رنگین کمان = کمان بهمن

» می یابد . روشنی بهمنی ، هفت رنگست . درهرانسانی خردبهمنی ، یعنی روشنی ، یعنی رخش رستمی هست که در تاریکی هفتخوان، راه را برای او میگشاید . همچنین جغد (یوغ+ تای) که مرغ بهمن (دریونان ، آتنا ، زنخدای بینش، اینهمانی با جغد داشت) ، خدای خرد است که آسن خرد هرانسانیست، درشب ودرتاریکی می بیند . درتاریکی دیدن ، درشب دیدن ، زیرزمین را دیدن ، هرچه پوشیده و گنج مخفیست دیدن ، راز پوشیده را دیدن ، آرمان بینش بود . «شبان » نام شب وهمان شب است و شب، سیمرغ یا زنخدای زایمان (آل ، ال) یا ماه است . ماه یا سیمرغ یا مغز، بدین علت شبان خوانده میشد چون آنچه نهفته وپوشیده است، میتوانست ببیند . **زمان** ، **نیزهرآن** ، **ازنو میزاید، و همیشه مجهول وناشناسست وباخود شب میآورد ، ولی انسان هم ، «خردِ هنگام اندیش » دارد که میتواند به پیشوازاین ناشناس ها برود وآنها را بشناسد** . برای زیستن در زمانی که همیشه نو میزاید ، نیاز به خردِ هنگام اندیش هست .

« دوبهمنِ متضاد باهم درتاریخ ایران »

بهمن ، درفرهنگِ اصیل ارتائی-خرمدنینی ایران
خردِ هنگام اندیش وخودجوش،
درتاریکیهایِ « ناگهان درزمان» است

ولی اهورامزدای زرتشت ، درروشنی بیکران جای داشت وپیشدان وهمه آگاه بود . ازاین رو بهمن دردین زرتشت ، چون نخستین پیدایش این روشنیِ همه دانست

همه چیزهارا درزمان ، ازپیش ، میداند
ودیگر نیاز به هنگام اندیشی ندارد
زمان وتاریخ ، برایش تا به پایان، روشن بود

همانسان که « هنگام » ، خلق الساعه است، و ناگهان ، بی آنکه کسی بداند و منتظرش باشد، پیدایش می یابد ، **خرد هنگام اندیش نیز« خودجوش » است**. این خرد اصیل بهمنی درفرهنگ ایران بود. رویاروی با آن ، تصویر اهورامزدای زرتشت بود که درروشنی بیکران، جای داشت و « همه آگاه » و « پیشدان » بود . روشنی بیکران ، هرچیزی را که در زمان پیش آید ازپیش میداند و آینده برایش مجهول ونامعلوم نیست ، بلکه ازهمه پیش آمدها، ازپیش آگاهست . **بهمنِ زرتشت ، نخستین پیدایش این « پیشدانی و همه آگاهی » است، و درتضاد کامل با تصویر بهمن درفرهنگ خرّمدینی است، که خودجوش و هنگام اندیش است**.
ازاین رو خرد بهمنی، در<u>فرهنگ ارتائی- خرمدینی</u> ، نقش کاملامتضاد با خرد بهمنی دردین زرتشت ، درگستره های اجتماع و سیاست و دین و تاریخ بازی میکرد.
خرد بهمنی که « نگهبان زندگی » درگیتی است ، درهرهنگامی ، ازنو ، ازخودش فرامیجوشد ، ولی خرد بهمنی در دین زرتشت ، خردیست که « پیشدانی وهمه آگاهی ، یعنی آموزه زرتشت » را درسیاست واجتماع وتاریخ ، واقعیت میدهد . در زمان ، نوآوری و ابداع نیست . رویدادها درزمان ، زایش مجهولات ناشناخته و تازه نیست . درحالیکه درفرهنگ ایران، زمان را نمیشد پیش بینی کرد و از پیش دانست ، چون زمان (هنگام) همیشه نوآوروشگفتی زاهست ، ولی انسان هم ، خردی هنگام اندیش

وخود جوش دارد که میتواند ازآن شگفتی، انگیخته بشود و ازخود ، ازنو بیدنیشد و درست آن عنصرنو را بیابد .
درحالیکه خرد در دین زرتشت ، نیاز به این نوآوری ندارد ، ومیتواند حقیقتِ همیشه معتبرش را درهرپیش آمدی ، به کار ببندد . اینست که موبدان زرتشتی مجبور بودند « وهومن یسن » را که متن ارتائی – خرمدینی بود ، به کلی دگرگونه سازند، و این خود جوشی و هنگام اندیشی را ازبهمن وخردش ، بزدایند . زند وهومن یسن (تفسیر وهومن یسن) ، پیآیند این **تلاش هزاره های موبدان زرتشتی است که خرد هنگام اندیش وخود جوش ِوهومنی را تبدیل به خرد ازپیش دان اهورامزدائی کرده اند** . ولی برای این کار، همان تصاویر ارتائی را به کار برده اند، و ازآن تصاویر، اندیشه های پیشدانی را بیرون کشانیده اند . از تناقضی که درکاربرد این تصاویر پیدایش یافته ، میتوان پی به ماهیت خرد اصیل بهمنی برد . در زند وهومن یسن ، دیده میشود که اهورا مزدا ، خرد خود را به شکل آب، درمشتهای زرتشت میریزد، و زرتشت آن خرد آبگونه را می نوشد و به خواب میرود و همه آینده را درتاریخ ازپیش می بیند و ازپیش میداند . این تصویریست که ازخرد بهمنی ارتائی- خرمدینی ، به عاریت گرفته شده است . انسان تخمیست که با آمیختن با شیرابه جهان که خداست ، سبزوروشن میشود وخرد شاد بهمنی ازاو میروبد (فطرت روشن وسبزانسان).درگزیده های زاداسپرم ، کوشیده شده است که همین تصویر را به گونه ای دیگربرای پیش بینی آینده بکار برند . زرتشت از رود وه دائینی میگذرد و چهارمفصل تنش (قوزک پا ، زانو، میان ، گردن) با آب آمیخته میشوند و ازاین آمیزش زرتشت (به کردار تخم) با آب دائیتی ، چهار رویداد مهم جهانی درتاریخ برایش روشن میگردد . این سبزشدن تخم ، و روشن شدن از تاریکی درگوهرانسان ، روند زایش بینش

از تاریکی است که به کلی برضد گوهر روشنی دراهورامزداست که روشنی بیکرانست . این بیان روشنی زایشی وپیدایشی ازتاریکی است ، و با روشنی (ان+ اگرا = بی زهدان) اهورامزدا ، که « نا زاده » است ، فرق کلی دارد . این « روشنی بیکران که نیاز به زاده شدن از تاریکی ندارد» ، ازتخم (ازوجود زرتشت) پیدایش نمی یابد . یزدانشناسی زرتشتی ، تصاویر ارتائی – خرمدینی را به کار میرد ، ولی ازآن تصاویر، اندیشه هائی بیرون میکشاند که برضد این تصاویرند . این تصاویر ، بیان چگونگی رسیدن به بینش از راه رویش و زایش است که « آرمان بینش درتاریکی » است. و بینش درتاریکی ، با این مجهول بودن آنچه پیدایش می یابد ، کار دارد . این خرد هنگام اندیش وخود جوش بهمنی هست که قرین این هنگام نو وناشناخته ومجهول میشود، تا آنرا بگشاید . درحالیکه روشنی بیکران اهورامزدای زرتشت ، بیان « پیشدانی همه رویدادها» است، و دیگر به « روند روئیدن و زائیدن از تاریکی » کارندارد . **آنکه روشنی بیکرانست ، همه چیزهارا ازپیش میداند و نیاز به اندیشیدن در هنگام ها ندارد** ، بلکه ازپیش ، هرچه پیش آید ، میداند . پیش آمدها ، تازه ونو نیستند ، بلکه همه معلوم هستند. بهمنی که نخستین صادره ازاهورامزداست، به کلی با ایده بهمن درفرهنگ اصیل ایران ، فرق دارد . این خرد ، آنچه را پیش میآید ، تحمل میکند وتاب میآورد . درحالیکه خرد بهمنی ، در فرهنگ ارتائی- خرمدینی ، خرد کاربند است، و خردیست که رویدادهای مجهول را فقط تاب نمی آورد و تنها تحمل نمیکند، بلکه **دراندیشیدن ، میخواهد به بینشی برسد که آنرا به کارببندد، و رویداد را دیگرگونه سازد . با اندیشیدن ، به فکرشاد ساختن اجتماع وزندگی ازآن رویدادهست** . هرپیش آمدی درهنگام ، اورا به نو اندیشی میانگیزد، تا آنچه نو وتازه و ازپیش ناشناخته است،

بشناسد ، و دردگرگونه ساختنش، آن را بپذیرد ، تا نگهبان زندگی باشد ، و زندگی را از گزندِ رویداد ، دور دارد . این بهمن هنگام اندیشِ خودجوش بهمنی ، در جهان بینی خرمدینی- ارتائی ، به کلی متفاوت ومتضاد با خرد پیشدان بهمنی دردین زرتشتی است ، که دربرخورد با هنگام ها درتاریخ ، نمیتواند نو را درآنها دریابد و به نو اندیشی ازآنها ، انگیخته نمیشود و درهرهنگامی ، اندیشه ای نو، ازآن زاده نمیشود .